



عصبر حاء صاحبديل / طارغ التحصيل رسته اديان و عداهب / ورودي ۸۱
 دالنجوي کار شناسي ارشد رسته عداهب اسلامي مرکز مطالعات و تحقيقات اديان و مداهب قم
 rajasahbede@gmail.com

گزارشی از کتاب القدمیه والمرجئه

اثر دکتور ناصر بن عبدالکریم العلی العقل

طرفداران قضاء و قدر الهی اطلاق می شد (جبریون) ، اما به تدریج درباره منکران قضاء و قدر به کار برده شد (قدریون) که امروزه، همین معنای متاخر از آن برداشت می شود. مرجئه نیز بر چندین گروه اطلاق شده است و این را از معنای کلمه ارجاء می توان دریافت کرد. نخست آن را در معنای به تاخیر انداختن در نظر گرفته اند و بر این اساس عمل را موخر از ایمان و خارج از آن دانسته اند. در معنای دوم ارجاء را ، امید دادن در نظر گرفته اند و گناهکاران را امید به بخشایش میدهند زیرا معصیت را مضر ایمان نمی دانستند. اما آنچه سبب

اشاره:

آنچه در پیش رو است ، معرفی کتاب القدریه و المرجئه ، جلد پنجم از مجموعه رسائل و دراسات فی الاهواء و الافتراق و البدع و موقف السلف منها به قلم دکتور ناصر بن عبدالکریم العلی العقل است. دو مذهب **قدریه** و **مرجئه** از جمله جریانات نخستین جهان اسلام است که منشاء اثر فراوان چه در زمان خود و چه بعد از آن بوده اند. نکته ای که باید مورد توجه قرار گیرد آن است که در آغاز عنوان **قدریه** بر



مجلس آئین پژوهی و نشر فقه اسلامی
 سال یازدهم بهمن ماه ۱۳۸۵

انتخاب این کتاب به جهت معرفی آن گردید، نگرش خاص مولف، به عنوان نویسنده سلفی، به این دو جریان فکری در جهان اسلام است.

دکتر ناصر بن عبدالکریم العلی العقل در سال ۱۳۷۱ قمری در شهر قسیم (منطقه ای در شمال فلات نجد، واقع در ناحیه مرکزی عربستان که سابقاً مرکز آن بریده بود) (۱) متولد شد. دوران علمی و دانشگاهی خود را در دانشکده الشریعه و دانشگاه امام محمد بن سعود اسلامی سپری کرد. از آنجا که تخصص وی در عقائد و دیانات و فرق و مذاهب معاصر است، در بسیاری از دانشگاهها و دانشکده های جهان اسلام از جمله: ام القری، ملک سعود، امارات و کویت به عنوان استاد راهنما، مشاور و یا داور رساله های مقاطع ارشد و دکتری حضور داشته است. همچنین در کنگره و نشستها و گردهماییهای فراوان در داخل و خارج کشور عربستان شرکت کرده است. از جمله آثار مکتوب وی، می توان به نمونه های زیر اشاره نمود؛ مفهوم اهل سنت و جماعت؛ تلاشهای عقلانی جدید؛ فقه در دین؛ خوارج قدیم و جدید؛ جاهلیت جدید و آثار بدبختی آن در میان مسلمانان؛ پاسداری از عقیده؛ خلاصه ای از ادیان و مذاهب معاصر؛ تقلید و تبعیت و اثرات آنها بر مسلمانان؛ ملازمت بین عقیده و شریعت؛ جهمیة و معتزله (۲) مولف در صفحات نخستین، به عنوان مقدمه، به ذکر چند نکته می پردازد؛ نخست آنکه علت گنجاندن این دو جریان در یک مجموعه را نزدیکی آنها و تاثیر و تاثرات فراوانشان بر یکدیگردانسته است. (۳)

وی همچنین ضمن توصیف شیوه نگارش خود به این نکته نیز اشاره می کند که سخن گفتن از این جریانات، در این روزگار دشوار است؛ زیرا در طول تاریخ، اختلاط فراوان میان این جریانات با دیگر جریانات روی داده است. وی در ادامه به چکیده عقاید اهل سنت درباره قدر چنین اشاره می کند:

۱ - ایمان به قدر از ارکان اسلام است؛ همان طور که در حدیث جبرئیل آمده است: «**و ان تومن بالقدر خیره و شره من الله تعالی**» هر آنچه خدا بخواهد، می شود و هر آنچه را نخواهد، نمی شود و متمسک شدن به قدر برای انجام گناه، جایز نیست و مورد ذم خدا است.

۲ - پذیرش تمام آیات و روایات در مورد قدر.

۳ - قدرت خدا، دارای مراتب مختلف است که پذیرش آنها واجب است و آن مراتب عبارتند از:

الف (خداوند عالم به همه چیز است. (عنکبوت، ۶۲) ب (خداوند همه مقدرات او را می نویسد. (حج ،

(۷۰

ج (خداوند ناظر بر همه چیز است. (انسان، ۵۹)

د: همه افعال مخلوق خداست. (زمر، ۶۲)

۴ - هیچ حادثه ای بر ما رخ نمی دهد مگر آنکه خدا برای ما نوشته باشد.

۵ - امر خدا بر ۲ نوع است:

یکی امر کونی که همان مشیئت است و دیگری امر شرعی که متعلق به محبت خداوند است.

۶ - تمام افعال خداوند بر اساس حکمت خدا است و دارای علت و هدفی است و هر کس را که خدا هدایت کند، گمراه نمی شود و هر که گمراه شود، هدایت نخواهد گردید.

۷ - خداوند تبارک و تعالی اسباب تاثیر بر خلق مشیئت دارد. ترک تمام این اسباب، مذموم و بدعت است و اعتماد تنها هم شرک. توکل به خدا، عبادت است و منافات با کسب اسباب ندارد.

۸ - خداوند هنگام دمیدن روح در کالبد آدم در صحیفه ای رزق و سعادت یا شقاوت هر کس را نوشته است.

۹ - خدا برای بندگان، استطاعت و قدرت را قرار داده است. (قبل و هنگام انجام فعل)

۱۰ - بحث و جدل درباره قدر حرام است همان طور که پیامبر آن زمان که دیدند مردم درباره این موضوع گفتگو می کنند، بر ایشان غضب کردند.

مولف در تعریف قدر، علاوه بر تعریف لغوی، به تعریف اصطلاحی آن نیز پرداخته است که در تعریف اصطلاحی، اشاره به دو دسته قدر خاص و عام می کند. قدر از نظر اصطلاحی خاص را بر منکران قدر الهی تعمیم می دهد و از نظر اصطلاحی عام به چهار دسته ذیل اشاره می کند:

الف) معبدیه، غیلانیة و معتزله که این گروه منکر قدر شدند.

ب) جهمیة که این گروه، انسان را بدون اختیار می دانستند.

ج) اکثر گروهها معترض شدند و در مسئله قدر تشکیک کردند.

د) اشاعره و گروههای هم فکر آنان که مسئله کسب و استطاعت را بیان داشتند.

چکیده گفتار قدریون و اصول ایشان

اولین اصل نزد قدریون انکار سابقه علم خداوند است و می گویند مقدرات و مشیئت افراد از پیش خلق نگردیده است که معتقدان به این اصل سه گروه معبدیه، غیلانیة و معتزله بودند.

گروهی از قدریون که معتزله را در برداشت بر این نظر بودند که انسان، خالق تمام یا بعضی از افعالش

آنچه در این کتاب بارز است و باعث آزرده خاطر شدن خواننده می شود، آن است که مولف پی در پی و گاه به صورت متداخل در مطالب دیگر، به تقسیم بندیهای نادر در میان ملل و نحل نویسان می پردازد و آنچه خواننده را آزار می دهد، تکرار مطالب به بیانهای مختلف است

است .

گروه دیگر از ایشان که شامل جهیمیه و بعضی از متصوفه بود ، انسان را مجبور بر انجام افعال می دانستند. (دو نظر اخیر متضاد می نماید که این امر به سبب تحول در معنای قدر است که در مقدمه به آن اشاره شد.)
دسته چهارم قائل به عقیده کسب (مقارنت فعل با خلق قدرت حادث در انسان) و هر آنچه از آن سرچشمه می گیرد بودند که نظر اشاعره و همفکران آنان، این است.

۵ - انکار حکمت و علت از افعال خدا که اهل کلام اشاعره بر این نظر هستند.

۶ - انکار مشیئت از افعال خدا که اهل کلام اشاعره و کلاییه و ما تریدیه و مانند ایشان بر این نظر هستند.

۷ - عقیده به وجوب فعل اصلح بر خدا که نظر معتزله است.

مولف در ادامه ، ضمن اشاره به این مطلب که بحث و گفتگو در مورد قدر از بزرگ ترین اسباب هلاکت است، به ریشه یابی جریان قدریه می پردازد و در این جستجو به ریشه هایی اشاره می کند: از آن جمله، بحث قدر را نشأت گرفته از بحثهای زرتشتی و مقولات نور و ظلمت می داند و حتی این مباحث را به صابئین، به خاطر قائل به قدم عالم بودنشان، نیز نسبت می دهد. این بحث به گونه ای ادامه می یابد که آنها را زرتشتیان امت اسلامی قلمداد می نمایند و علت این امر را در این نظر که آنها هم انسان را خالق افعالش می دانند و جریان قدریه را ادامه دهنده گفتار زرتشتیان و صابئین و مسیحیان معرفی می کند.

شکل گیری عقیده قدر و ادوار آن در اسلام

مولف، این قسمت را با اشاره به تحذیر پیامبر نسبت به تفکر مردم در قدر و اصول آن آغاز می کند و سپس به ادوار تفکر قدریه می پردازد. در این اشاره، جریان قدریه را از قرن نخست شروع و به صورت زیر بیان می دارد.

در قرن اول هجری

در این دوره، فرقه های نخستین مانند: خوارج و شیعه شکل گرفته بود. از سال ۶۲ هجری به بعد قدریه مسیحی و زرتشتی با ظهور معبد جهیمی شکل

گرفت. از فرد تأثیرگذار دیگر بر جریان قدریه در نیمه اول قرن دوم می توان به غیلان دمشقی (۱۰۵) اشاره کرد.

معبد جهیمی، قائل به ۲ مسئله شد: اول آنکه خداوند، علم و تقدیر افعال را ندارد مگر هنگام حدوث فعل از مکلف و دوم آنکه خداوند نمی تواند افعال را از پیش بنویسد. در ادامه ، مولف به سخنان شیخ الاسلام (ابن تیمیه) اشاره می کند و بیان می دارد در آخر عصر صحابه ، بدعت در میان قدریه و مرجئه گسترش یافت و صحابه و تابعین مانند عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس ، جابر بن عبدالله ، وائل بن الاسقع آن را انکار کردند. (۴)

در ادامه به نقل از ابن تیمیه بیان می کند: « نخستین کسی که این بحث را در عراق مطرح کرد، مردی از زرتشتیان بصره به نام سیسویه (که برخی نام او را سنسویه هم ضبط کرده اند) بود و معبد جهیمی نیز این تفکرات را از او فرا گرفت.»

مرحله دوم: قدریه ثانویه (معتزله ، جهیمیه و پیروانشان)

این جریان با ظهور معتزله در اوایل قرن دوم هجری شروع شد. در این مرحله، آراء و عقاید قدریه گسترش یافت و بر اساس این وسعت، تفرقه در میان ایشان به وجود آمد. از آن جمله گروهی از معتزله، قائل به این مسئله شدند که انسان، خالق و آفریننده افعالش می باشد و سرنوشت وی از قبل تعیین نمی گردد. (که ابن تیمیه این قول را خلاف شرع می داند و مانند آن را در اعتقادات زرتشتیان و مشرکان می داند.)

گروه دیگر که جزء جهیمیه جبریه اند، قائل بر این شدند که انسان، مجبور به افعالش است مانند پر در برابر باد که از خود اختیار ندارد. این عقیده، عقیده قدریه جبریه خالصه است که بعدها این عقیده در عقائد اکثر متصوفه و فلاسفه رواج یافت. براساس این مدعای نویسنده، فلاسفه از جمله گروههایی هستند که قائل به جبر شده اند، ولی آنچه معلوم است ، این است که رابطه فلاسفه با عقل گرایی باعث گردیده است تا آنان از این مدعا مبرا باشند و حال آنکه نویسنده برای این ادعای خود منبع یا مثالی را ذکر نمی کند .

دسته سوم که به جبریه بیشتر نزدیک شدند، قائل به کسب شدند.

مرحله سوم: اعتقاد به کسب

اشاعره و بعضی از ماتریدیان بر این نظر قائل شدند



جریان قدریه ثانویه با ظهور معتزله در اوایل قرن دوم هجری شروع شد. در این مرحله، آراء و عقاید قدریه گسترش یافت و بر اساس این وسعت، تفرقه در میان ایشان به وجود آمد. از آن جمله گروهی از معتزله، قائل به این مسئله شدند که انسان، خالق و آفریننده افعالش می باشد و سرنوشت وی از قبل تعیین نمی گردد.



که انسان، در هنگام انجام یک امر، صاحب قدرت و استطاعت است یعنی قدرت، قرین فعل است نه قبل از آن و نه بعد از آن. این قول نوعی جبر است، اما پایین‌تر از بیان جبریه غلات یا همان جهمییه است. مولف در ادامه سعی می‌نماید تا برای ادعاهای پیشین، دلیل ذکر کند و از این رو این گونه بیان می‌دارد: اسلام به علت فتوحات و ورود به سرزمینهایی که قبلاً بر دین و روش دیگر بودند، باعث به وجود آمدن نوعی اختلاط و آمیزش در تفکرات می‌شود تا آنجا که روزی عمر در یکی از خطابه‌هایش به این نکته اشاره کرد که هر آن کس را که خدا گمراه کند، هدایت ندارد و در آن میان یک مسیحی برخاست و گفت: هرگز خدا گمراه نمی‌کند، عمر بر او فریاد برآورد و او را به خاطر این کلام مواخذه کرد.

همان‌طور که در قبل اشاره شد، نویسنده، قدریه را گمراه‌کننده و تفکر قدریه را منحرف‌کننده می‌داند. او در این قسمت، به ذکر سخنانی از بزرگان، استدلال می‌نماید تا بدین گونه بر سخنان خود صحه بگذارد. مثلاً، به نقل از ابن قیم و ابن تیمیه می‌گوید: اصول قدریه فاسدکننده است و لوازم آن نیز باطل است. یا از قول ابن تیمیه می‌گوید: از علل گمراهی قدریه، تشبیه افعال خدا به افعال خلق و قیاس آنها با هم است.

در قسمت دیگری از کتاب، نویسنده به ذکر تقسیم‌بندی‌هایی از مرجه می‌پردازد و همچون بخش‌های پیشین، ابن تیمیه و کلام او را محور قرار می‌دهد و به تقسیم بندی مرجه بر اساس دیدگاه او می‌پردازد. ابن تیمیه علاوه بر اینکه طرفداران قدریه را گمراه می‌داند، آنها را به سه دسته تقسیم می‌کند.

۱ - گروهی که ایمان به امر و نهی و وعده و وعید دارند و قدر را تکذیب می‌کنند و حوادث را همانند معتزله مخلوق خدا نمی‌دانند.

۲ - گروهی که ایمان به قضا و قدر دارند و موافق اهل سنت و جماعت هستند و می‌گویند هر آنچه را خدا بخواهد، می‌شود و هر آنچه خدا نخواهد، نمی‌شود، اما به امر و نهی اشکال دارند و متصوفه از این گروه هستند.

۳ - دسته سوم را دشمنان خدا معرفی می‌نماید و معتقدان این گروه، اعتقاد به جمع میان قضا و قدر، و امر و نهی هستند؛ همان‌طور که شیطان، زبان راند.

در تقسیم‌بندی دیگر، قدریه را به سه دسته معرفی

می‌کند:

قدریه مجوسییه، قدریه مشرکیه، قدریه ابلسیسیه. آنچه در این کتاب بارز است و باعث آزرده خاطر شدن خواننده می‌شود، آن است که مولف پی در پی و گاه به صورت متداخل در مطالب دیگر، به تقسیم‌بندی‌های نادر در میان ملل و نحل‌نویسان می‌پردازد و آنچه خواننده را آزار می‌دهد، تکرار مطالب به بیان‌های مختلف است.

یکی دیگر از مباحث در این کتاب، بیان اسامی افرادی است که از جهان علم از نظر مولف، متهم به قدر شده‌اند و این اتهام را نویسنده بی حقیقت می‌داند. علاوه بر آن، مولف بر این باور است که بعضی از این افراد، از تفکر قدر برگشتند و گروهی هم رویکردشان به قدر اثبات نگردیده و گروه دیگر، برائت آنان اثبات شده است که می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱ - حسن بصری (۱۱۰ هجری). در مورد حسن بصری بسیاری نویسندگان، چه از قدما و چه از متأخرین، این اتهام را که او قدری است به وی نسبت داده‌اند، ولی این اتهام را مولف، اثبات نشده بیان نموده است و می‌نویسد: حتی خلاف این مطلب اشاره شده و حسن بصری از معبد جهمی و گفتارش رویگردان بوده است و اما در ادامه، بیان می‌دارد که حسن بصری از قول قدریه تاثیر پذیرفته است، اما قدریه خالص نشد و در ادامه حیات خویش از این رویکرد برگشت.

۲ - مکحول شامی (۱۱۳ هجری)

۳ - قتاده بن دعامه السدوسی (۱۱۸ هجری)

۴ - هشام الدستوائی (۱۵۳ هجری)

۵ - ثوربن یزید (۱۵۳ هجری)

۶ - ابن ثوبان (عبدالرحمن بن ثابت بن ثوبان) (۱۶۵ هجری)

۷ - صدقه بن عبدالله (۱۶۶ هجری)

آنچه مشخص است، این مسئله است که مولف

با حساسیت و دقت خاصی به بیان شخصیت حسن بصری می‌پردازد، اما این دقت و حساسیت در مورد دیگر شخصیت‌ها مشاهده نمی‌شود و این مسئله به راحتی از تعداد صفحات اختصاص داده شده به حسن بصری اثبات می‌گردد؛ چرا که در مورد وی سه صفحه و نیم می‌نویسد، ولی برای افراد دیگر از چند سطر فزونی نمی‌یابد.

قسمت آخر بخش قدریه، اختصاص به بررسی

یکی از مباحث این کتاب، بیان اسامی افرادی است که از جهان علم از نظر مولف، متهم به قدر شده‌اند و این اتهام را نویسنده بی حقیقت می‌داند. علاوه بر آن، مولف بر این باور است که بعضی از این افراد، از تفکر قدر برگشتند و گروهی هم رویکردشان به قدر اثبات نگردیده و گروه دیگر، برائت آنان اثبات شده است



۱۰۰ هجری) و بعد از وی نیز حماد بن ابی سلیمان می‌داند.

گروهی نسبت دادن این مسئله را اتهام به ذر بن عبدالله دانسته و حماد بن ابی سلیمان را اولین فرد معرفی می‌نماید، اما مولف در نهایت ذر بن عبدالله را به عنوان اول شخص و حماد بن ابی سلیمان را به عنوان وسعت‌دهنده این تفکر معرفی می‌کند و عمرو بن مره المرادی (۱۱۶ هجری) را انتشاردهنده تفکر ارجاء معرفی می‌کند.

مراحل ارجاء:

نخستین ارجاء را از طرف شکاکین در مسئله خطا و صواب بودن حاضران در جنگ صفین و جمل معرفی می‌نماید و بر این نظر است که این گروه مرجئه، در مسئله علی (ع) و عثمان قائل به ارجاء شدند. یکی از اعضاء این گروه، حسن بن محمد بن حنفیه (۹۹ هجری) بود که وی از ارجاء، برائت جست، ولی در اصل بر این اعتقاد خویش استوار ماند.

دومین ارجاء: این مرجئه و ارجاء که همان اصطلاح رایج میان سلف است، در میان سالهای ۷۳ تا ۸۳ هجری شروع شد و مقصود از آن را تصدیق ایمان و یا تصدیق و بیان دانسته و عمل را از ایمان جدا دانستند.

سومین ارجاء را مطرح شده در مرجئه جهمیه می‌داند که در اوایل قرن دوم ظهور کرد. آنها

مواطن قدریه دارد. مولف، سر منشاء تفکرات قدریه را از معبد جهمی دانسته و موطن معبد را بصره معرفی می‌کند، اما وی به بیان این قول هم که گروهی قائل به موطن بودن مدینه برای معبد شده‌اند، می‌پردازد و میگوید: استقرار جریان قدریه در بصره بوده است.

مولف آمیختگی قدریه با دیگر فرق و مذاهب را عامل انتشار این تفکر به دیگر نقاط جهان اسلام می‌داند و در پایان به میراث‌داران آن اشاره می‌کند و صوفیه را میراث‌دار قدریه جهمیه می‌داند و از قرن ۴ هجری تا به امروز در همه جا وارد شد، جز در مملکت عربستان سعودی که آن هم به برکت حکومت سلفیان که توسط محمد عبدالوهاب (امام احیاگر) بر پا شد.

بخش دوم کتاب در مورد مرجئه است. مولف همچون قسمت قبل در ابتدا به ارائه خلاصه‌ای از عقیده سلف در باب ایمان می‌پردازد و به اقسام ایمان اشاره می‌کند.

سلف، عمل را داخل در ایمان می‌دانستند و برای آن درجات و مراتب قائل بودند. ایشان نیز بیان می‌داشتند که در ایمان، استثناء وجود دارد و این امر مسلم است؛ زیرا بیان می‌شود (من امیدوارم که مومن باشم).

وی در ارائه تعریفی از مرجئه، همچون قسمت قبل از دو منظر لغوی و اصطلاحی به ارائه تعریف می‌پردازد.

از نظر لغوی، ارجاء را برابر با تاخیر انداختن و امید داشتن بیان می‌کند. در اواخر قرن اول هجری صفت ارجاء به دو دسته اطلاق شد؛ یکی گروهی که در مسئله علی (ع) و عثمان به ارجاء قائل شدند و دیگری گروهی که ایمان را قول بدون عمل دانستند.

مولف بیان می‌دارد که نزد سلف، معنای دوم اصطلاحی از مرجئه منظور نظر است و مرجئی را کسی می‌دانند که درباره ایمان می‌گوید: ایمان نه کم می‌شود و نه زیاد و در آن استثناء نیست. سپس ارجاء بر گروه‌های دیگر مانند جهمیه که قائل به معرفت صرف در ایمان بودند و کرامیه که ایمان را صرفاً زبانی می‌دانستند، اطلاق شد.

مولف درباره شروع ارجاء و مرجئه و تاریخ آن به اختلاف در این مطلب اشاره می‌کند و بنا بر استنادی که به کلام ابن تیمیه می‌کند، شروع بدعت مرجئه را در اواخر عصر صحابه و در زمان عبدالملک و عبدالله زبیر می‌داند. مولف، اولین فردی را که در مورد ارجاء سخنانی بیان نمود ذر بن عبدالله (قبل از

مولف درباره شروع ارجاء و مرجئه و تاریخ آن به اختلاف در این مطلب اشاره می‌کند و بنا بر استنادی که به کلام ابن تیمیه می‌کند، شروع بدعت مرجئه را در اواخر عصر صحابه و در زمان عبدالملک و عبدالله زبیر می‌داند.

می‌گفتند: ایمان، همان معرفت است و اولین فردی را که به بیان این دیدگاه پرداخت، جهم بن صفوان (در سال ۱۲۸ هجری به قتل رسید) معرفی می‌کند.

چهارمین ارجاء در نیمه دوم قرن سوم در میان کرامیه مطرح شد. قول ابن کرام (۲۵۵ هجری) در مورد ایمان، این بود که ایمان تنها به لسان است و عمل و تصدیق، از ایمان خارج است.

اصول مرجئه:

مؤلف مهمترین مطالب در مورد مرجئه را این چنین بیان می‌کند:

۱ - مرجئه یک فرقه مستقل نیست و اصول و روشهایش محدود و مشخص نیست.

۲ - مرجئه نخست در میان گروههایی از فقها و محدثین و جهمیه شکل گرفت و بعضی فرق چون معتزله و خوارج و کرامیه و صوفیه و بیش از همه، اشاعره و ماتریدیه تا به امروز این بحث را در خود داشته‌اند.

۳ - مرجئه بعد از استقرار فرق به معنای مرجئه فقها، که اغلب حنفیان بودند، آشکار شد.

۴ - خلاصه‌ای از اصول مرجئه:

- خارج کردن عمل از ایمان؛

- ایمان زیاد و کم نمی‌شود؛

- ایمان استثناء بردار نیست.

۵ - سلف، مرجئین را بدعت‌گزار می‌دانند؛ زیرا ایشان، قائل به خروج عمل از ایمان بودند و غلات

از ایشان (جهمیه) را کافر می‌دانند؛ زیرا آنها ایمان را تنها معرفت می‌دانند و کرامیه را از ایشان گمراه‌کننده می‌دانند؛ زیرا ایمان را تنها بیان زبانی می‌دانند.

۶ - بدعت مرجئه فقها مانع از نقل حدیث از ایشان نمی‌شود؛ بلکه می‌توان، بر خلاف غلات و کرامیه، از ایشان نقل روایت کرد و علم کسب کرد.

۷ - موطن ارجاء، نخست کوفه بود و بیشتر فقها مرجئه نخستین از آنجا بودند، سپس در اکثر سرزمینهای اسلامی انتشار پیدا کردند.

۸ - مرجئه از ایمان سؤال می‌کنند، حال آنکه خداوند، از پرسیدن این سؤال نهی کرده است و سلف مکروه دانسته‌اند.

در مورد گروههای مرجئه، مؤلف مجدد به تکرار نوع دیگری از مطالب می‌پردازد:

(الف) قائلین به تأخیر عمل، از ایمان بودند و ایمان را بدون زیاد و کم شدن می‌دانستند و در آن استثناء نمی‌دانستند؛

(ب) ایمان، صرفاً معرفت است که همین امر آنها را برابر با مرجئه غالیه قرار می‌دهند؛

(ج) گروهی که حکم برای مرتکب کبیره و تارک فریضه را صادر نکردند و برایشان قائل به ارجاء شدند؛

(د) گروهی که ارجاء را در ماجرای صفین و جمل بیان کردند؛

(ه) ایمان، صرفاً بیانی لسانی است و این قول کرامیه است؛

تقسیم‌بندی دیگری که ابن تیمیه از گروههای مرجئه ارائه می‌دهد و آنها را به سه دسته تقسیم می‌نماید: نخست، گروهی که صرفاً ایمان قلبی دارند. گروه دوم، گروهی که در ایمان وارد نشدند و گروه سوم، صرفاً ایمان را لسانی دانسته‌اند.

در ادامه، مؤلف به اعتقاد گروه مرجئه اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که اشعری در مقالات الاسلامیین

نهمین فرقه از مرجئه را ابوحنیفه و یارانش دانسته و بیان داشته است که آنها بر این اعتقاد بودند که

ایمان، معرفت به خدا و اقرار آن و شناخت رسول و آنچه از خدا می‌آید، بدون تفسیر و این گروه، چیزی را خارج از ایمان قرار ندادند. مرجئه، اشاعره و ماتریدیه و صالحیه (پیروان عبدالله صالح) موافق

مرجئه فقها شدند.

در پایان مؤلف به مخالفت سلفیان با مرجئه اشاره می‌کند و بیان می‌دارد: این مخالفت تا آنجا پیش رفت

که سعید بن جبیر، مرجئه را یهودیان قبله دانسته و آنها را به صابئین تشبیه کردند.

پی‌نوشتها:

۱. دائره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۲، مدخل بریده.

۲. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد نویسندگان می‌توانید به آدرس زیر مراجعه نمایید:

www.islamtoday.net

۳. آنچه از گزارشات تاریخی استنباط می‌گردد، این است که جریان قدریه بر جریان مرجئه اثر گذار بوده است.

۴. در برخی آراء همچون نظر دکتر عطوان در کتاب مرجئه و قدریه در خراسان عصر اموی، عبدالله بن عمر

از مرجئین معرفی شده است که دکتر عقل این امر را تهمت به عبدالله بن عمر می‌داند.

۵. ابونعیم در حلیه از سفیان ثوری بیان می‌دارد که مخالف مرجئه هستیم؛ زیرا که ما می‌گوییم: ایمان،

قول و عمل است و آنها ایمان را قول بدون عمل می‌دانند. ما می‌گوییم ایمان زیاد و کم می‌شود و آنها

می‌گویند: زیاد و کم نمی‌شود. ما می‌گوییم من به اقرار، مومن هستم و آنها می‌گویند: من نزد خدا مومن هستم.

مؤلف این اثر، نخستین ارجاء را از طرف شکاکین در مسئله خطا و صواب بودن حاضران در جنگ صفین و جمل معرفی می‌نماید و بر این نظر است که این گروه مرجئه، در مسئله علی (ع) و عثمان قائل به ارجاء شدند. یکی از اعضای این گروه، حسن بن محمد بن حنفیه (۹۹ هجری) بود که وی از ارجاء مذموم، برائت جست، ولی در اصل بر این اعتقاد خویش استوار ماند